

# حقیقت چیست ؟

ہاتف رحمانی

شہریور ۱۳۸۴

## حقیقت چیست؟ (۱)

جمعه ۱۳ شهریور ۱۳۸۴ - ۳ سپتامبر ۲۰۰۴

پیش درآمد

این مقاله در مقطعی و با لحنی دیگر نوشته شد. نوشتار اولیه، جهت اطلاع برای تعدادی از رفقا ارسال گردید. راهنمایی‌های مشفقانه این رفقا، هم زمان با موضع‌گیری شجاعانه و صریح سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) در نفی همایش برلین، تا حد زیادی در تغییر لحن این نوشتار موثر بود. همین‌جا پیشاپیش از راهنمایی‌ها و یاری بی‌دریغ رفقای که بذل محبت کردند سپاسگذاری می‌کنم.

هیچ پرنسیب به هنجاری در بعضی از دوستان سابقاً انقلابی نمانده است. توجه به تاریخ معاصر گویای دگر دیسی عظیمی در میان این رفقا است. اینان زمانی خود را تجسم بی‌عیب و نقص مارکسیسم انقلابی در کشور می‌دانستند و هر آنچه سزا و ناسزا را نثار کسانی می‌کردند که جز این می‌اندیشیدند. بعدها پس از شکست و سرکوب دهه ۶۰ شمسی، و ناگزیری مهاجرت از میهن، در مبنای مارکسیسم تجدیدنظر کرده و لنینسم را از مبنای اولیه شان ایدئولوژی زدایی کردند! در دهه هفتاد شمسی، هم زمان با فروپاشی سیستم سوسیالیستی، با شیفتگی به آیین دموکراسی غربی، عطای سوسیالیسم مارکسی را به لقایش بخشیدند و به صف هواداران سوسیالیسم دموکراتیک و چپ مدرن! درآمدند و پرچم دموکراسی به هر قیمت بر افراشتند. سازمان‌هایشان را به خانه‌های شیشه‌ای تبدیل کردند و هر چه ناسزا را به چپ سنتی؟ به جرم کارهای ناکرده به تاسی از ایشان نسبت دادند. در دهه ۸۰ شمسی هر نوع گروه‌گرایی را فاجعه!! پشت سر گذاشتند و در یک انقلاب ضدایدئولوژیک!! پرچم جمهوری خواهی بر افراشتند. جمهوری ناب! و اکبر گنجی را به زعامت تنوریکشان برگزیدند. (\*) و امروز آخرین دست آورد این تحول عظیمشان، گستردن سفره پالوده خوری با مشروطه طلبان (بخوان سلطنت طلبان) پیش روی جنبش ماست.

نمی‌دانم با اینان از کدامین منظر باید سخن گفت؟ کسانی هستند که هر نوع گزافه‌ای در تنوریزه کردن عمل خویش، محمل بافی عوامفریبانه‌ای بیش نیست. کسانی که در کارنامه‌های تاریخی شان فتح زندان‌های پر شکنجه و شلاق پهلوی را به حق پرچم هویت خویش می‌نامیدند، کسانی که در انواع کنگره و پلنوم و سمینارهای جوراجورشان از جور ستمشاهی داستان‌های رئالیستی می‌پرداختند و به اصطلاح «زاویه» همیشه شان را با سلطنت و هرگونه ولایت مداری شاهی و شیخی به گوش خلق الله می‌رسانیدند، امروز حتی به این پرچم نوین‌یادشان مبنی بر جمهوری خواهی هم وفادار نیستند. در این نوشتار به رغم توجه به تنوری پردازیهای آسمان، ریسمان این رفقا و نقد آن، نظر نویسنده بر این است که این تنوری پردازی‌ها، در اصل موضوع محلی از اعراب، جز خاک پاشیدن به چشم‌ها و اتخاذ موضع تهاجمی در برابر مخالفین ندارد. اینان تصمیم خود را گرفته‌اند. من با اصل این رفتار مشکل دارم.

انگیزه من در این نوشتار احساس خطری است که از جانب این انگشت شماران به اصطلاح داعیه دار چپ متوجه جنبش چپ گردیده است. راهی که اگر عامدانه و آگاهانه پیموده شود چیزی جز تسلیم چپ به دستان توانمند بوق‌های تبلیغاتی بورژوازی خودی و جهانی نیست. و اگر از سر استیصال و عجله در واژگونی جمهوری اسلامی باشد راهی بی‌پرنسیب، تسلیم طلبانه، تفرقه افکنانه و در کل بیراهه‌ای است مخوف. قیامی است بر ماهیت و پرچم خود. لذا از این منظر و با اتکا بر بنیان آزادی بیانی که بنا به ادعای هزاران باره این رها شدگان از چنگال عفریت! ایدئولوژی، حق طبیعی من است، باب گفتگویی را باز می‌کنم.

سنوآل محوری از این رفقا این است که کدامین ضرورت جمهوری خواهی، امر همکاری با مشروطه خواهان - بخوان سلطنت طلبان - را در شرایط کنونی توجیه می‌کند؟ کدامین تحول اجتماعی رخ داده است که بعد از بیست و پنج سال

امر همکاری با سلطنت طلبان، ببخشید مشروطه خواهان، - حکایت آن چنان شور است که این رفقا برای بزرگ چهره سلطنت طلبی واژه به قول فرهنگستانی ها وقیح و نامانوس «مشروطه خواه» را به جلو صحنه رانده اند تا بادا که کمی از زهر این افتضاح کاسته شود \_ در دستور کار قرار داده است؟ آیا ظرفیت سازمان دهی جمهوری خواهان به انتها رسیده است؟ آیا جمهوری خواهان به نیروی متشکل با برنامه ای تبدیل شده اند؟ و آیا این تلاش برای همکاری با مشروطه خواهان به مفهوم افزایش قدرت سلب جنبش برای ضربه نهایی است؟

اینان که "هم چپ و هم دمکرات و هم جمهوری خواه" هستند و "در صدد برآمده اند تا در جهت انتلاف گسترده دموکراسی خواهی مبنی بر حقوق بشر و علیه جمهوری اسلامی، گام های عملی بردارند." (۱) آیا می توانند نشان دهند که چه فعالیت موثری را در جهت "انتلاف گسترده" با نیروهای "چپ، دموکرات و جمهوری خواه" به انجام رسانده اند که امروز در تلاش برای "انتلاف گسترده" با سلطنت طلبان، ببخشید "مشروطه خواهان" برای "دموکراسی خواهی مبنی بر حقوق بشر" بر آمده اند؟ شاید جمهوری خواه دیگری نیافته اند؟ خوب است که توضیح دهند و اعلام کنند که کدامین شواهد عملی و تنوریک "دموکراسی خواهی مبنی بر حقوق بشر" مشروطه خواهان را مسجل کرده است؟ آیا سابقه تاریخی این نیروها حاکی از این کشف جدید است یا عملکرد تاکنونی آن ها از بدو انقلاب بهمین؟ امید است بندهای پیش نویس منشور شان را دلیل مدعیات خود قرار ندهند. خوب است اعلان کنند که آیا مشروطه خواهان در مواضع خود تجدید نظر کرده اند و یا در سیر همان دگردیسی تاریخی، این رفقا به مواضع جدیدی ارتقا یافته اند؟

گفتم که بنیان های تنوری پردازانه مدرن و اولترا مدرن اینان را نباید خیلی جدی گرفت. نگارنده هم شاید بیشتر از ظن خود باره بر این محمل رو به انجام "انتلاف گسترده" می بندد. گیرم که سر به صحرای کربلا، حق به جانب و منت گذار بر سر جنبش فریاد بر آورند که "انتلاف گسترده ... یعنی همان پروژه ای که جمهوری اسلامی از به وقوع پیوستنش هراس مرگ دارد. جنبش ضد رژیم باید تحت نام های گوناگون در تفرقه باشد و بروی همدیگر شمشیر بکشد، نفاق و قهر ملی هرگز جای خود را به آشتی ملی ندهد، چون در آن موقع است که خواب بر چشم مالاها حرام می شود! اینک جوسازان از طیف های رنگارنگ به یکباره یاد خون شهیدان افتاده، صحرای کربلای سرهنگان یونان را زنده دیدار با رضا پهلوی را چاشنی و فضا سازی ها کردند. (۲)

جهت یادآوری خوب است پرسیده شود که مگر تنوری پردازان "انتلاف گسترده" با مشروطه خواهان همینانی نبودند که حتی در سند نهایی کنگره مبارکشان که بعد از دیدار برلین منتشر شد امضا دادند که: "تلاش برای نزدیکی نیروهای جمهوری خواه دموکرات و سکولار، اتحاد وسیع این نیروها و تقویت نقش آنان به عنوان بدیل حکومت اسلامی در مرکز نقل سیاست ما قرار دارد. در این تلاش، ما برای تأمین هم پیوندی بین جمهوری خواهان دموکرات و سکولار جایگاه مقدم قانونیم. ما بر مرز روشن این اتحاد با مشروطه طلبان سلطنتی و دینی تصریح داریم. تقویت نقش جمهوری خواهان نیازمند ارایه گفتن مستقل این نیرو و تثبیت آن در سطح جامعه است. پاسخگویی به این ضرورت با مشارکت عمومی روشنفکران وابسته به این نیروی اجتماعی و همکاری همه نیروهای جمهوری خواه برای ترویج آن در سطح جامعه عملی است. سازمان ما همکاری با تمام آنهایی را که در این راستا می کوشند وظیفه خود می داند." (۳)؟ و جالب آن که تنوری پردازی هم که ظاهرا در نفی این رفقا قلم فرسایی می کند، برای فرار از پاسخ مشخص در آینده، و شاید ضرورت موضع گیری به چنین آکروباسی تنوریک متوسل می شود که "تقلیل بردن آرمان های سازمان های چپ و جمهوری خواه به مبارزه برحق آنان با شاه دیکتاتور و استبداد سلطنتی، یک برخورد ایدئولوژیک با سیاست است. می توان گفت که مبارزه با دیکتاتوری از هر نوع آن - موروثی، دینی، ایدئولوژیک و فردی - در هر جا - چه با قدرت حاکم و چه در درون اپوزیسیون و نیروی چپ - پرچم سازمان های چپ است و باید همچنان در اهتزاز بماند، و نیز می توان گفت که پرنسب دموکراسی خط قرمز ما در پراتیک سیاسی است، اما بی سیاستی خواهد بود اگر گفته شود که چپ ها و جمهوری خواهان با مشروطه طلبان پادشاهی یا دینی و یا مجاهدین خلق و غیره، هیچگاه و تحت هیچ

شرایطی وارد اتحاد یا ائتلاف نخواهند شد. آنکه در کار سیاست است، دست خود را پیشاپیش برای سیاست‌ورزی نمی‌بندد." (۴)

می‌توان پرسید اولاً چه کسانی آرمان‌های سازمان‌های چپ را به مبارزه با شاه دیکتاتور تقلیل داده‌اند؟ و در ثانی به راستی مضحکه پارادوکسیکالی در حال وقوع است. انتخاب "پرنسیب دموکراسی در پراتیک سیاسی به عنوان خط قرمز، و مبارزه با دیکتاتوری از هر نوع به عنوان پرچم"، اما تلاش عملی برای "ائتلاف گسترده" با نماد واقعی این تجسم ضدیت با پرچم و خط قرمز یعنی مشروطه خواهان تحت عنوان بی‌سیاستی؟ به راستی حقیقت چیست؟ چرا اینان يك شیه می‌خواهند راه صد ساله را به پیمایند؟ و چرا ما عقب ماندگان سیاسی از درك سیاست مدرن، چپ، دموکرات و جمهوری خواه این رفقا عاجزیم؟ ما را چه شده است؟ آیا این سنت‌های متحجر سیاسی، چنان دست و پای ذهنمان را بسته است که به دست خویش "دست خود را پیشاپیش برای سیاست‌ورزی" بسته ایم؟

در فرازی دیگر به ادامه مقاله خواهیم پرداخت.

۱\_ درباره نشست برلین و جوسازی حول آن

۲\_ همان

۳\_ سند سیاسی کنگره سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

۴\_ کدام سیاست در قبال مشروطه طلبان پادشاهی - بهزاد کریمی - اخبارروز ۱۳۸۴/۸/۸

\*- تکریم گنجی بعنوان فرد میارزی که نقش پررنگی در افشا چهره هزار رنگ ولایت فقیه داشته است به نوبه خود وظیفه هر مبارز راه آزادی است. و این مطلب منافاتی با تذکری که در مقاله آمده است ندارد.

## حقیقت چیست (۲)

### بدیهیات فراموش شده

پنجشنبه ۱۹ آبان ۱۳۸۴ - ۱۰ نوامبر ۲۰۰۵

برای ادامه گفتار ناگزیر به یادآوری «بدیهیات» فراموش شده ای هستیم که در زیر لعاب سنگین انواع تنوری های دیجیتال!! و آنالوگ!! مدفون شده اند.

مفاهیم جمهوری خواهی، دموکراسی و چپ، مفاهیمی تاریخی هستند. این مقوله ها نه مقوله هایی انتزاعی و نه رخ دادهای ذهنی افراد مختلف بل حقایق تحقق پذیرند. سیر تاریخی هر یک از این مفاهیم گویای چگونگی زیست ژنتیک و تحقق و یا عدم تحقق آن ها در این کره خاکی است.

برای توجه مجدد می توان عام ترین مختصات جمهوری خواهی را به شرح زیر برشمرد.

الف: پذیرش اصل خردمندی و آزادی انسان ها.

ب: قبول برابری تمام افراد و تحقق این اصل در شکل حقوقی هر فرد یک رای.

ج: اعتقاد به اعمال اراده عمومی از طریق آرا عمومی از دو طریق رای مستقیم و یا رای به واسطه نمایندگی در جامعه. (سیستم پارلمانی و یا گزینش مستقیم)

د: باور به انتخابی بودن تمام مقامات جمهوری از صدر تا ذیل برای مدت محدود و مشخص.

ه: پذیرش اصل تفکیک قوا و حاکمیت قانون در تنظیم روابط بین دولت و آحاد جامعه مبتنی بر آزادی بیان، اجتماعات و...

و: مقبول بودن قاعده حقوقی اکثریت - اقلیت، و پذیرش حق گروه اکثریت برای اجرای عمومی برنامه ها، تمایلات و خواسته هایش در جامعه.

این مختصات برای تمام جمهوری ها قابل تطبیق هستند. هرگونه افزونه ای بر جمهوری به قول این رفقا خاصیت ایدئولوژیکی داشته و به نوعی جمهوری را مقید می کند. پسوندی چون جمهوری دموکراتیک یا جمهوری سکولار بیش از آن که چیزی بر جمهوری بیفزاید بیانگر تمایلات گروه مدعی چنین سیستم اجتماعی است. جمهوری در اصالت خویش سکولار بوده و خواهان نوعی تساهل و مدارای اجتماعی می باشد.

تاریخی بودن مقوله جمهوری خواهی اتفاقا بیانگر همین تمایلات ایدئولوژیک جمهوری خواهان در مراحل مختلف تاریخی است. نظرات و مجادلات لیبرال ها و جمهوری خواهان از «هایز و لاک و میل و روسو تا برآمد انقلاب فرانسه همه گویای این تمایلات ایدئولوژیک یا به عبارت صحیح تر نشانگر گرایش طبقاتی ویژه ان هاست». برآیند هر جمهوری استقرار سیستمی است که در علم اجتماعیات «دولت» نامیده می شود. دولت تجسم تعادل ناپایدار نیروهای عمل کننده در جامعه است. دولت ها به شدت تحت تاثیر مبارزه طبقاتی در کلیت جامعه قرار داشته و دارای خصلتی کاملاً طبقاتی هستند. تفاوت جمهوری ها دقیقاً بستگی به همین تعادل طبقاتی ای دارد که شکل دهنده دولت مستقر جمهوری هستند.

جمهوری خواهان بنا به خاستگاه طبقاتی و یا تمایلات طبقاتی انواع جمهوری یا واضح تر انواع سیستم جمهوری ای را که در دولت مورد نظر آن ها معنی می شود، خواهانند.

خاستگاه ژنتیکی جمهوری شورش لیبرال های بورژوا بر علیه سیستم فئودالی و حکومت های موروثی و الیگارشای های فامیلی بوده است. شارحان اولیه جمهوری خواهی بر دو عنصر عقل و آزادی افراد جامعه تاکید داشته و با قیومیت و تحت سلطگی افراد به دلایل شغلی، موقعیت اجتماعی و حاکمیت سلسله مراتب فئودالی مخالف بودند. جمهوری در واقع امر خود نوعی تلاش برای مشروط کردن قدرت خودکامه طبقات اجتماعی و ایجاد تحرک در جابجایی قدرت اجتماعی در جامعه است. این امر به نظر جمهوری خواهان با تکیه بر حق انتخاب فرد فرد جمهور تحقق می

پذیرد. خصلت نمایی جمهوری یعنی پذیرش «خردمندی و آزاد» بودن افراد جامعه در تمام سیر مراحل زیست جمهوری حضوری شاخص داشته و خود به متری برای دآوری انواع جمهوری ها تبدیل گشته است.

آن چه که جمهوری اسلامی را، با داعیه برگزاری یک انتخابات در هر سال از بدو بنیان گذاری تاکنون از جمهوری جدا می کند دقیقا در همین نکته نهفته است. جمهوری اسلامی با تعبیه و تعریف ولایت فقیه بعنوان نیرویی بر فراز خردمندی و آزادی افراد و فراتر از انتخاب آن ها به اصل اولیه و خصلت نمای جمهوری پشت کرده است. این جمهوری با تحدید حوزه آزادی افراد در انتخاب شدن و انتخاب کردن عملا به نیرویی غیرجمهوری و ضد آن تبدیل شده است.

یکی از رموز اصلی مبارزه با این جمهوری دقیقا در همین نکته نهفته است. در واقع سیستم ولایتی حاکم بر جمهوری به اصطلاح اسلامی، درست همان سنگ بنایی است که به تحریف ماهیت حقیقی جمهوری می انجامد و علیرغم داعیه های فراوان، این سیستم را در همان گام های اولیه به ضدجمهوری تبدیل می نماید.

ما بدون درک این مقدمات ابتدایی در شناخت جمهوری و ماهیت جمهوری اسلامی، از هر گونه مبارزه با این پدیده قرون وسطایی و دمل چرکین قرن حاضر ناتوان خواهیم بود.

برای مبارزه با این دمل چرکین و پدیده قرون وسطایی هم به ابزارها و اهدافی نیازمندیم که در اصل خود بازتابی از حضور همین نیروی مقیدکننده جمهوری نباشد.

مشروطه خواهان بنا به ماهیت خود، که آماج تاریخی مبارزه جمهوری خواهان بوده اند، همراه و ابزار شایسته ای برای این مبارزه نیستند و داخل کردن آنان در صفوف جمهوری خواهان حاصلی جز کسب مشروعیت تاریخی برای آنان، که دوران تاریخی شان سپری گشته است، نخواهد داشت.

مقوله دموکراسی هم از این قاعده تاریخی و غیرانتزاعی بودن مستثنا نیست. دموکراسی از انواع فعالیت های تحقق پذیر اجتماعات انسانی هستند. دموکراسی های مورد مطالبه همواره در طول تاریخ در قوانین حقوقی اجتماعات تحقق عینی یافته اند.

دموکراسی ها هم مطابق تمایلات طبقاتی - اجتماعی و سطح فرهنگی خوانندگانشان مهر ویژه خود را داشته اند. از دموکراسی بورژوازی که اصل طلایی آن را آزادی اقتصاد و مالکیت خصوصی تشکیل می دهد تا دموکراتیسم چپ که سنگ مایه اصلی آن از عدالت اجتماعی نشئت می گیرد، انواع گوناگون دموکراسی هایی هستند که در سیستم های حقوقی جوامع صورت تحقق می پذیرند.

دموکراسی با جمهوری به شدت در آمیخته است. هر جمهوری مستقری با توجه به ساختار طبقاتی و نیروهای تشکیل دهنده اش نوعی از دموکراسی منطبق بر جمهوری اش را مدون و به اجرا می گذارد.

جمهوری اسلامی نمونه گویایی از چگونگی در آمیختگی جمهوری با دموکراسی است. مبارزه برای دموکراسی در جمهوری اسلامی از مبارزه برای جمهوری خواهی اصیل جدا نیست. جمهوری اسلامی در اجرای آزادی ها و حقوق دموکراتیک مردم همانقدر ناتوان است که در اجرای جمهوریت مورد انتظار. تمام این ها به نحو حقوقی در قوانین جاری جمهوری اسلامی بازتاب های عینی خود را دارند.

در یک جمله مبارزه برای دموکراتیسم از انواع آن، چه دموکراسی آزادی محور مبتنی بر آزادی های دموکراتیک بورژوازی و چه دموکراتیسم عدالت محور مبتنی بر آزادی ها و حقوق دموکراتیک چپ در جامعه ایران از مبارزه برای جمهوری جدا نیست.

دموکراسی و جمهوریت در بسیاری از شقوق خود بر هم منطبق هستند. نشئت گرفتن قدرت و قانون از اراده مردم، خردمند و آزاد بودن افراد، آزادی بیان افکار عمومی و اتکا حکومت به وجود آن، وجود شیوه های مشخص برای بروز افکار عمومی از جمله احزاب سیاسی، اصل حکومت اکثریت عددی در مسائل مورد اختلاف در افکار عمومی، وجود تساهل و مدارای سیاسی، محدودیت اعمال قدرت حکومتی به رعایت حقوق و آزادی های فردی و گروهی، تکثر و تعدد

گروه ها و منافع و ارزش های اجتماعی، و...، محدود بودن زمان حاکمیت مقامات و عدم قیومیت اجتماعی از خواسته های مشترک جمهوری و دموکراسی است.

در این عرصه هم هرگونه اتکا به نیروهایی که در ذات خود ضد دموکراتیک و مبتنی بر نوعی تبعیض اجتماعی مثل اعتقاد به موروثی بودن برخی مقام های اجتماعی و سیاسی جامعه هستند حاصلی جز خسران در مبارزه اجتماعی جمهوری خواهان نخواهد داشت.

تمسک به مشروطه طلبان در مبارزه با مشروطه ولایتی جمهوری اسلامی چیزی جز ماکیاولیسم اجتماعی و اتکا به شعار هدف وسیله را توجیه می کند نیست.

این رفتار پشت کردن آشکار به اصول اساسی جمهوری خواهی و دموکراسی و به ویژه دموکراتیسم چپ ازهر نوع آن است، که این رفقا خودرا با آن تعریف می کنند.

این گفتار در مجموع نگاهی از دیدگاه های بورژوایی بر دایره جمهوری خواهی در عصر حاضر بود که برای گفتگو با این رفقا ضروری تشخیص داده شد تا عدم پایبندی اینان به جمهوری خواهی حتی بر بنیان بورژوایی هم مستدل گردد.

در قسمت پایانی به سابقه تاریخی مشروطه خواهان ایرانی و شرایط داخلی و خارجی طرح شعار همکاری با مشروطه طلبان پرداخته خواهد شد.

## حقیقت چیست؟ (۳) اظهار ندامت بر آستان پهلوی

یکشنبه ۲۹ آبان ۱۳۸۴ - ۲۰ نوامبر ۲۰۰۵

برای داوری در مورد آن چه که رفقا "انتلاف گسترده" با نیروهای مشروطه خواه می نامند نیازمند شناخت واقع بینانه نیروهای مشروطه خواهیم.

نیروهای مشروطه خواه عموماً بقایای رژیم سرنگون شده پهلوی هستند. قریب به اتفاق این نیروها از دست اندرکاران و یا متصدیان مقامات کلیدی رژیم شاهنشاهی اعم از نظامی، انتظامی، اداری و مالی بوده اند. این نیروها در تمامیت اداری - حاکمیتی رژیم پیشین اشتراک تام داشته و پاسخ گوی تمام عملکرد رژیم گذشته اند. علاوه بر این، این نیروها در اکثریت قریب به اتفاقشان کسانی بودند که در آستانه انقلاب بهمن، با خارج کردن میلیون ها دلار از دارایی های متعلق به ملت ایران، غارت عملی "میهن" را در آخرین دقایق حکومتشان به نمایش گذاشتند. این نیروها در تمام سال هایی که سایر مهاجرین سیاسی به ویژه نیروهای چپ با هزاران مصیبت معیشتی، سیاسی و اجتماعی دست به گریبان و مستاصل روزگاز می گذراندند، به یمن دلارهای غارت شده از جیب "ملت" و با سرمایه گذاری در انواع شرکت های اروپایی و امریکایی، به زندگی شاهانه و اشرافی خود ادامه می دادند. بسیاری از اینان هم اکنون نیز با ارسال پول، در بورس مسکن و اتومبیل و موبایل و بورس اوراق بهادار از طریق واسط و عامل سرمایه گذاری کرده، همچون گذشته به غارت منابع ملی مشغولند.

فعالین سیاسی و اجتماعی این نیروها در حال حاضر بیش از ۱۲ ماهواره جهانی، ده ها فرستنده محلی، ده ها نشریه یومیه و ادواری و صدها سایت اینترنتی را اداره می کنند. اوج هنر این نیروها، گسترش فرهنگ نس آنجلسی، ابتدال فرهنگی و تحمیق مخاطبین با روزهای خوش شاهنشاهی بوده است. در تمام این ۲۶ سال گذشته این نیروها از تولید هرگونه اثر فرهنگی قابل توجه، حتی فیلم کوتاهی که در خور نام "ایران و ایرانی" باشد و اسباب سر بلندی "میهن" را فراهم آورد ناتوان بوده اند.

بر خورد این نیروها در تمام این سال ها با دیگر نیروها، بر خوردی از سر فخر فروشی بوده و همواره خود را به دلیل ارتباطات همیشگی با سران سرمایه و سیاست غرب تافته ای جدا بافته انگاشته اند. پایگاه طبقاتی این نیروها را عموماً بورژوازی کمپرادور ی تشکیل می دهد که با هزاران حلقه و اتصال به ماشین سیاسی و اقتصادی غرب متصل بوده و زانده ای از آن نیروها به حساب می آیند.

هر آینه در صورتی که حکومتی دموکراتیک و مردمی در ایران بر قرار می شد قریب به اتفاق این نیروها قابل پیگرد در دادگاه های صالحه بودند که باید نسبت به عملکرد ضد مردمیشان در طی حکومت مداری سیستم شاهنشاهی پاسخگو می بودند.

از سلطنت طلبی تا مشروطه خواهی

در سال های پس از پیروزی انقلاب بهمن تمام این نیروها خود را با سلطنت و سلطنت طلبی تعریف می کردند. گردان های رزمنده!! پادشاهی تشکیل می دادند. پایگاه های مقاومت!! سلطنتی ایجاد می کردند و در پس پشت دودی که از غوغا بر پا کرده بودند قهرمانان رزمنده آریامهری را به ستایش می نشستند. اما زمانه بر وفق مرادشان نمی خواند. انزوای خود بزرگ بینی در همشان می فشرد. حامیان رنگارنگ غربیشان به دور از رویابافی های بیمارگونه اینان، در

واقعیت دگرگون شونده جهان و جنبش اجتماعی ایران، تغییرات عمیقی را مشاهده می کردند. فشار از همه سو وارد می گردید. روشنفکران و واقع بینان این نیروها که رویای هژمونی بر جنبش اجتماعی ایران را با تکیه بر دلارهای باد آورده و کمک های بی دریغ انواع بنیادهای خیریه! امریکایی در سر می پروراندند به تعریف جدیدی از هویت خویش روی آوردند. هویت جدید همانا چیزی نبود جز مشروطه طلبی!

ریشه تمام این تلاش ها به کسب هویتی بر می گشت که با مشروطه خواه خواندن خویش گمان دست یابی بدان را در دسترس می پنداشتند. مشروطه خواهی برای اینان یعنی تکیه بر حافظه تاریخی مردمی که حدود يك صد سال پیش در پی انقلابی شاید منحصر به فرد در جامعه گسترده آسیا خود را در راه کسب آزادی و ترقی نو قرار داده بودند. این مطلب را بهتر است از زبان آقای رضا پهلوی بشنویم:

" یکی از هدف های من برای وطنم باز سازی و ایجاد غرور در واژه های پر افتخار "ایران" و "ایرانی" است... يك قرن پیش، سرزمین ما در زمره ممالک عقب افتاده و توسعه نیافته جهان بود. در ۱۲۸۵ شمسی، انقلاب مشروطه، سیستم پادشاهی مطلقه را منسوخ و نظام مردم سالار پارلمانی را برایمان به ارمغان آورد." (نسیم دگرگونی به قلم رضا پهلوی ترجمه فارسی)

تکیه بر این انقلاب مشروطه و مانور لیبرالی بر مبنای دست آورد آن یعنی "پارلمان" همان پاسخی بود که این نیروها به زعم خود به ژرفش مبارزه ملی ایران و خواست نیروهای فرنگی حامی ایشان می دادند. کسب هویت از انقلابی مردمی در برهه ای از تاریخ خونبار ملت ایران.

این نیروها در این ادعا هم صادق نیستند. سیری در نگاه این نیروها به آن چه که در حقیقت می توان آن را سرپیچی تام و زیر پا گذاشتن تمام اصول مشروطه، یعنی تجسد حکومت پدر و پسر پهلوی، نامید گویای این عدم صداقت است. امیر سپهر یکی از پیاده نظامان سینه چاک رژیم پهلوی چنین نوحه ای می سراید: درود به روان پاکت ای بابای خوب ما! ای آریامهر بزرگ! کاشکی تو بودی و باز هم ما آزادی نداشتیم؟! کاشکی سایه استبداد بر سر ما گسترده بود و ما فرزندان دلبندت اینچنین در دنیا دربدر و آواره و بدنام نمیشدیم. تو که همیشه با بچه هایت بخشنده و مهربان بودی، بر ما ببخش آن ناسپاسی را که با تو کردیم! ما را ببخش، جگرگوشه هایت را ببخش بابا! مصیبتی چون جمهوری اسلامی سزاوار ملتی است که روشنفکرانش مسئولیت و شرف ملی نمیشناسند. و ادامه می دهد: وجود اکسیژن را در وجود حیات و سرزندگی میتوان به تماشا نشست. وجود اکسیژن را فقط در عدم وجودش میتوان حس کرد... پاره ای از جامعه شناسان اکسیژن جوامع انسانی را آزادی میدانند. معتقدند که نشاط و پیشرفت هر جامعه انسانی بستگی به میزان وجود آزادی (اکسیژن) در آن جامعه دارد. آزادی اما تعاریف گوناگونی دارد. سوزاندن بانک و یا سرقت مسلحانه از آن، پرتاب بمب دستی و نارنجک، آموزش تغلیمات خرابکاری در اردوگاههای فلسطینی و جاسوسی برای بیگانگان را هم روشنفکران دشمن آریامهر جزیی از آزادیهای سیاسی دانسته اند. همان روشنفکران تاریک اندیشی که با یک جنایت هولناک سیاسی زندگی نسل من و چند نسل آتی را نابود کرده، و غرور انسانی و ملی ما را لگد مال کردند. و با داغ دل به نوحه سرایی ادامه می دهد: آیا براستی محمدرضا شاه اکسیژن ما نبود که با نبودش تمام خوشیها و طراوت های عالم برایمان فسرده و پژمرد! صادقانه نیست اگر بپذیریم که ما ابدآ متوجه اهمیت حیاتی او در وجود نشاط اجتماعی و امنیت و آرامش و احترام جهانی نبودیم؟ حال متوجه نمیشویم که چرا کهنسالان بیسواد ما آریامهر را دوست میداشتند، اما هر جوانی که چهارخط شعر مجهول احمد شاملوی توده ای را خوانده بود او را دیو و دد میپنداشت؟ آیا بدین علت نبود که پیرهای ما اجتماع پر از فقر و ناامنی و تیره روزی ایران را با چشم خود دیده بودند و ما نه؟ و دست آخر نتیجه می گیرد که: شخصاً فقط آن بیست و شش سالی را که در دوران او زیسته ام زندگی بحساب می آورم. زندگی معمولی که نه، تو بگو جشن! یک جشن بیست و شش ساله! (سایت میهن، مقاله یادی از استبداد؟؟ آریامهری، امیر سپهر)

خوب ایشان به عنوان شهروند حق دارند هرگونه که دوست دارند ببینند اما آقای رضا پهلوی که خود را "نماد نهادی شایسته" می خواند در این باره چه می گوید؟ او که مدعی این دارد که "نه به گذشته، که به آینده باید بنگریم" درباره گذشته چنین حماسه سرایی می نماید: این که من فرزند آخرین پادشاه ایران هستم، نکته ایست که بر هیچکس پوشیده نیست. اما مسئله اصلی نیست... من به نیکی آگاهم که هر نوع بحث و جدل در مورد پادشاهی در ایران، یا من باب مثال جمهوری، منجر به تفرقه اندازی خواهد شد و در بخشی چنین حساس از تاریخمان، مسئله مهم و حیاتی "اتحاد" را متزلزل خواهد کرد. شایستگی نهادی که من نماد آن هستم، تنها بعد از زمانی سنجیده می شود که ما برخوردار از يك نظم سیاسی بر پایه خودفرمانی و يك مردم سالاری بی آرایش باشیم. (نسیم دگرگونی)

آقای پهلوی برای این که شایستگی نهادی را که نماد آن است بهتر بنمایاند می گوید: یکی از هدف های من برای وطنم، بازسازی و ایجاد غرور در واژه های پرافتخار "ایران" و "ایرانی" است. این کار سترگی است که پدر بزرگم آغاز کرد و من مصمم هستم که آن را ادامه دهم. بعنوان شهروندان ایران، بعنوان ایرانیان، نباید از گذشته سیاسی خود شرم داشته باشیم... پدر بزرگم، نقشی حیاتی در حفظ تمامیت ارضی و هدایت میهنمان ایران، در بزرگ راه مدرنیته ایفا کرد. او در دوران کوتاهی که تصدی امور را بر عهده داشت، با درایت و رهبری خود، ایران فقیر، ناتوان و پر آشوب را به مملکتی امن و مترقی تبدیل کرد. (نسیم دگرگونی)

شاهزاده پهلوی البته فراموش می کند که مادر بزرگ گرامیشان در وصف این قهرمان خیالی و ضامن تمامیت ارضی و هادی میهن به بزرگ راه مدرنیته، و رهبر با درایت امنیت و ترقی چه می گوید. باید عرض کنم مردم نه تنها از استعفای رضا و رفتن او از مملکت ناراحت نشدند و در برابر مداخله متفکین برای مجبور کردن رضا به استعفاء عکس العمل نشان ندادند، بلکه درکمال چشم سفیدی ابراز خوشوقتی و خوشحالی هم کردند و روزنامه ها هم که تا سوم شهریور ۱۳۲۰ دعاگوی رضا بودند شروع به هتاک و فحاشی نمودند! رضا از این تغییر حالت مردم خیلی ناراحت بود. آقای "محمود جم" که پیرمرد سرد و گرم چشیده ای بود به رضا گفت که نباید ناراحت باشد این خاصیت عوام است که در ایام قدرت حکام مجیزگوی آنها هستند و در ایام ضعف پنجه به روی آنها می کشند! و در جای دیگر ادامه می دهد: در این مسافرت کلارمونت اسکرین از کارکنان کنسولگری انگلیس در کرمان که خیلی روان فارسی صحبت می کرد همراه ما بود و فوق العاده احترام و تکریم می کرد و تمام تلاش و سعی او این بود که رضا احساس راحتی کند. قرار ما این بود که به جزیره موریس برویم. .... چون خیلی با ما خودمانی شده بود. يك شب رضا روی عرشه کشتی از او پرسید چرا انگلیسی ها مصر را از او خواستند تا خاک ایران را ترک کند. اسکرین گفت: این کمترین تشبیهی است که لندن برای اعلیحضرت رضا شاه در نظر گرفته است. ما انگلیسی ها خیلی وفادار هستیم. با آنکه اعلیحضرت رضا شاه نسبت به انگلستان کم لطفی کرده و در میانه راه خود را به آلمان نزدیک کردند معهدا انگلستان حاضر نشد اعلیحضرت را مجازات جدی کند. امیدوارم در آینده اعلیحضرت محمدرضا ولیعهد جبران مافات کرده و در برابر این گذشت و بزرگواری دولت فخریه انگلستان خدمتگزار صادق پادشاه انگلستان باشند. البته از دست آوردهای گران این سفر دریایی به جزیره موریس: یکی هم این بود که چند نفر از خدمه کشتی بندرا تا رسیدن ما به مقصد تریاکی شدند! (خاطرات تاج الملوك به نقل از بيك هفته)

جناب پهلوی صدا البته گلایه گذاری مادر بزرگ گرامی را هم در بیانات حکیمانه خویش نادیده گرفته اند که: نوه های عزیزم هستند خوششان نمی آید که من در مورد مادرشان صحبت کنم. حتی رضا جان اکیدا از من خواسته که در بیان خاطراتم زخم های کهنه را بیشتر نزنم و گذشته ها را فراموش کنم. ببینید! من، همسر رضا شاه قدر قدرت. حالا چقدر بدبخت شده ام که نوه ام مرا از حرف زدن و صحبت کردن منع می کند. (تاج الملوك همان)

صد ها مورد از این گونه موارد می توان نوشت. با مرور تمام این جوانب از اظهارات و کنش های "نماد نهادی شایسته" به کنه یکی از شعارهای اساسی این نیروها می توان پی برد. "امروز فقط اتحاد"

شعار "امروز فقط اتحاد" يك معنا بیشتر ندارد. ما را با گذشته هایمان رها کنید! سر به کار خویش، به پر و پای "نماد نهاد شایسته" نیچید! بگذارید به هر نحوی که می توانیم راهی به دل دوست، بنگاه های خیریه! و انجمن های مختلف الشکل دموکراسی خواه آمریکایی باز کنیم. بگذارید با دلی آسوده به خرمن جنبش مردم هجوم بیاوریم و ریشه های انسانی و شریف آن را ملوث کنیم. آقای امیر سپهر چه ساده لوحانه به چکیده این حقیقت اعتراف می کند: حال و روز من و ما اینست! روزگار کسانی که ریاکار نیستند و حقیقتاً خواهان خلاصی از دست میکرب مهلک جمهوری اسلامی هستند. میکرب کشنده ای که گروه های چپ و باصطلاح روشنفکر جسم و روح ما را به آن آلوده و بیمار کردند. کینه ای نیستم، اما چکنم، اصلاً دست خودم نیست! هرچه سعی میکنم نمیتوانم کسانی را ببخشم که من و ما را به این پریشانحالی و فقر و سرگردانی و بی آبرویی کشیدند! اینها قاتلین ما هستند. تازه! هنوز هم طلبکار هستند! و ما را لمپن و شاه الهی هم خطاب میکنند! بجای آنکه آنها بیایند و برای جبران خطاهشان بما دست همیاری بدهند، ما باید از آنها اتحاد را گدایی کنیم. مایی که بی تقصیر سرگردان و نابود شدیم. مایی که خود به اسناد جهالت و خیانت آنان میمانیم... ما که میگویم، منظورم انسانهای دارای سلامت نفس است. نه آن بی وجدانهایی که نه تنها از اینهمه خسارتی که وارد کردند شرم نمیکنند، بلکه با هزاران مکر و ترفند اهریمنی رژیم را سرپا نگهداشته اند. خود که منفور هستند و هیچ آلترناتیوی ندارند! اینها به هر دزد و چاقوگشی رضایت میدهند اما به رضا پهلوی نه! هرچه کوشیدند از طبرزدی و خاتمی و دوم خرداد دیگری برایشان بجوش نیامد. ملت ایران است و تنها یک امید! رضا پهلوی! ترس اینها و علت دفاع کردنشان از رژیم هم همین است! میترسند مبادا که فرزند آن بابا بازگردد، و مردم بلا کشیده بابت اینهمه عناد ورزی منجر به نابودی کشورشان آنها را تف باران کنند! این بزرگواران بودند که خمینی را بر سرکار آوردند. هرگز هم از کار خود اظهار ندامت نکرده اند. (امیر سپهر ، پیشین)

من به سهم خود خوشحال نیستم که این رفقا بر آستان پهلوی اظهار ندامت کرده اند.

## حقیقت چیست؟ (۴ - قسمت پایانی)

### کور شوم، لال شوم، کر شوم

دوشنبه ۷ آذر ۱۳۸۴ - ۲۸ نوامبر ۱۳۸۴

بعد از آن چه که در سه بخش گذشته در این سری نوشتارها گفته آمد می خواهم به یک موضوع اساسی، که دغدغه ذهنی من در این سال های اخیر بوده است، به پردازم. بارها از خود پرسیده ام که چه عامل یا عوامل ذهنی و عینی در پدیداری این رفتارها موثر بوده است؟ آیا ریشه این کنش ها همان کشف فیلسوف مابانه ای است که حاملینش از گرمایه توهمات خویش بیرون جسته و برهنه در ملاعام فریاد یافتنم سرداده اند؟ (۱) هرچه به سر و ته این تنوری پردازی محیر العقولی که به نظر کاشفینش امری نو جلوه می نماید، توجه می کنم، قادر به درک گزاره های اعلامی نمی شوم. شاید هنوز به اندازه کافی در بوته "خود فرد بینی" پخته نشده ام و نتوانسته ام به آن دنیای روحانی فراطبقاتی برسم. از درگاه ایزد منان خاضعانه در همین جا و در حضور خواننده این سطور می طلبم که ما را هم به راه درک خود به عنوان فرد که هم هگل و هم کانت و هم دکارت و هم مارکس بر آن صحنه گذاشته اند هدایت کند. آمین امید بسیاری دارم که اشکال از فهم من بوده باشد. اما به خود که نمی توانم دروغ بگویم. مبتدا و خبر این گزاره ها بیشتر توجیهی اند تا منطقی و تحلیلی. مثلا حدود دو سال پیشتر یکی از این رفقا در پاسخ مقاله ای که از اینجانب درج شده بود، به صراحت اعلام کرده بود که: حداکثر خواست و آروزی ما (به برداشت من) همان جمهوری دموکراتیک، لائیک و فدرال است و نه چیزی بیشتر. .... (۲)

حدود ۶ ماه پس از آن مقاله همان رفیق طی مقاله ای از مصویبات آخرینشان هم که خود پیشنهاد دهنده آن بودند که به تصویب اکثریت سازمان هم رسیده بود، فراتر رفته و گسترده کردن اتحاد و ائتلاف را مطرح کردند. (۳) و اتفاقا شاید ۳ ماه پیش از نشست برلین هم در نقد به چپ اعلام می کردند که: بنظر ما یک پروژه سیاسی فراگیر نه فقط در نفی آن چیزی که نمی خواهد، یعنی نفی نظام جمهوری اسلامی، بلکه باید بر روی نظام و مدل آینده و جایگزین هم به توافق برسد. بدون توافق روی این دو خواسته و هدف، همکاری و هماهنگی بین طیف های متفاوت سیاسی در بعدی وسیع و تاثیر گذار عملی نخواهد شد. (۴) و این همه البته در شرایطی طرح و پیگیری می شد که در سطح جنبش و جامعه مسائل عدیده ای وجود داشت که حداقل ائتلاف، همفکری و اتحاد نیروهای «چپ، دموکرات و جمهوری خواه» را می طلبید. پراکندگی در مقاطعی چون انتخابات مجلس، انتخابات ریاست جمهوری، مسئله هسته ای و... ده ها مسئله حاد دیگر از بارزترین نمونه های پراکندگی، انزوا طلبی، خود برتری بینی و در کل نقار و نفاق در میان این نیروها بود. در تمام این موارد نه نشستی بر گزار شد، نه تلاشی برای همکاری و اتخاذ مواضع انجام شد و نه سر و صدایی در مورد دموکراتیسم و ضرورت جذب همه نیروها برپا گردید. تا این که یکباره با تشریف فرمایی رضا شاه پهلوی دموکرات به المان بساط نشست برلین گسترده شد. باز هم ما ماندیم و این اعوجاج پایان ناپذیر ارتقا ایدئولوژیک، گیرم که این بار ظاهرا بر ضد ایدئولوژی!!

البته دوست عزیزی هم که خود داعیه دار اولیه این نوع اتحاد ها بوده اند در این میان می خواهند به نادموکرات هایی چون حقیر با زبان زیبایی استدلال بقبولانند که دموکرات بودن مهم تر است از جمهوری خواه یا مشروطه خواه بودن. ما را سرزنش می کنند که درک درستی از این مقوله نداریم. (۵) ضمن اینکه حق را حتما به ایشان می دهیم فقط محض خالی نبودن عریضه به عرض می رسانیم که دوست عزیز! ما آموخته ایم، یعنی شاید از دوستانی چون شما، که دموکرات بودن درجه سپاه پاسداران جمهوری اسلامی ایران نیست که فله ای و دلبخواه به عنوان پیشوند و یا پسوند با افزودنش بر اسمی معجزه آسا ان اسم را در ردیف دموکرات ها قرار دهد. اگر قدرت درجه ای در سپاه قادر است سربازی را به درجه سرهنگی ارتقا دهد، شاید معجزه غیبی منطق و اثر شفا بخش حاکمیت رانت

است. اما بارها اعلام کرده اید که جنس مسائل اجتماعی شانی دور از این حرف ها دارد. گفته اید و بارها هم، که اینجا حوزه تفکر، پرسش، تدبیر و راه جویی است. ما باور کرده ایم که هیچ مشروطه خواهی به صرف افزایش کلمه دموکرات، دموکرات نخواهد شد. البته این به مفهوم عدم وجود مشروطه خواه دموکرات نیست. ولی تجربه عینی نشان می دهد که این قبا برای مشروطه خواهان ما کمی گشاد است. به قول مرحوم نسیم شمال:

لال شوم کور شوم کر شوم  
اما محال است که من خر شوم.

در قسمت سوم این رشته مقالات از زبان خود آقای رضا پهلوی نشان داده شد که رضا شاه حتما کبیر! پهلوی الگوی رفتاری ایشان است. با این صغری و کبرایی که چیده شده است آیا به نگارنده اجازه می دهید به پرسم که آیا شما، رفقا و دوستان عزیز حکومت رضاخانی را مشروطه و دموکرات ارزیابی می کنید؟ حکومتی که صدها دلیل علمی، اجتماعی و فرهنگی نشانگر آن است که جمهوری اسلامی جز باز تولید آن بر بستر اجتماعی - اقتصادی و فرهنگی جامعه ما نیست. و حتی یکی از کاندیدا های نظامی ریاست جمهوری رژیم هم به هوس استفاده عملی تر از این واقعیت باز تولید شده رضاخانی افتاده بود که البته اسباب خنده خیلی ها را فراهم کرد. و یا این که شما هم در نفیر «امروز فقط اتحاد» از پاسخ شانه خالی خواهید کرد؟

می پرسم نیروهای مشروطه خواه مگر از نظر مادی دارای چه توان و وزن و نیروی هستند که بر مردم ما مکشوف نیست؟ کدام پایگاه سازمان یافته مردمی را دارا هستند که امر بزرگ جنبش دموکراسی خواهی را به حضور ایشان گره زده است؟ و چرا امر اتحادها در جامعه ما امروز به اولویت اتحاد با مشروطه خواهان تبدیل شده است؟ مورد دیگری هم که نمی توان در برابر آن سکوت کرد رفتار غیر معمول و معقول این نوع از ائتلاف است. در این ائتلاف ظاهرا صحبتی از مشکل اساسی جامعه ایرانی که اتحاد باید حول حل آن مشکل شکل بگیرد نیست. این اتحاد و ائتلافی است بر راه حلی از پیش مفروض، یعنی رفتارم. کدام تحلیل عینی از وضعیت سیاسی - اجتماعی ایران مسجل کرده است که این بهترین و یگانه راه حل است؟ صرف عنوان این گزاره که میهن گرفتار "بیداد نظامی ضد تاریخ است"، آیا مجوزی برای تحمیل راه حلی است که به اذهان شما رسیده است. کدام منطق علمی بر مطلق کردن یک راه حل برای یک معضل اجتماعی مهر تایید می زند؟ راه حلی که پیشاپیش برای آن برنامه هم نوشته اید و چشم انتظار که حتما در قانون اساسی آینده جز اصول اساسی قرار گیرد.

آیا این چه نوع از دموکراتیسم است که از یک سو به هر آنچه تلاش پیشینی می تازد و از سوی دیگر قصد دارد کل جریان سیال جنبش اجتماعی را در تار و پود راه حلی یگانه یعنی رفتارم گرفتار نماید. نه دوستان، راست نمی گوید و نه تنها دموکرات نیستید بل زشت ترین لیبرالیسم برده ساز اجتماعی را به تبلیغ نشسته اید. دغدغه دیگری که مرا مشغول می کند، موقعیت زمانی وقوع این ارتقا ایدنولوژیک و تقدم دموکراسی بر جمهوری خواهی و ضرورت ائتلاف و اتحاد با مشروطه خواهان است. اگر چه رفیق کشاف ما اصرار دارد که سابقه پانزده ساله ای برای این هویت به تراشد. (۶)

با توجه به شرایط عینی و ذهنی و تحلیلی که صاحب این قلم از وضعیت داخلی و خارجی دارد احتمالات زیر را قوی ترین احتمال این تغییرات و جهش های ناگهانی و خلق الساعه می داند.

۱\_ برخی از این رفقا در خارج از کشور و تحت فشار بسیار کشنده تبعید بریده و مستاصل شده اند و به هر ریسمانی برای رهایی چنگ می اندازند.

۲\_ بسیاری از اینان بر راه رفته نادمند و امروز قدر عافیت را دریافته در هوای استقرار آرامشی برای آخرین سال های زندگی، تلاش می کنند جبران خطا نمایند.

۳\_ برخی از اینان برای رهایی از بدی طبق روال معمول این چند دهه زندگی ایرانی، بد را بر بدتر رجحان می

دهند.

- ۴\_ اوضاع جهانی آستان حوادثی است که این دوستان با شامه ای تیزتر از توده مردم برای استقبال از این تغییرات خود را مهیا می کنند.
- ۵\_ سلطنت طلبان پول دارند و آبرو ندارند. بر عکس، این رفقا آبرو دارند و پولی در بساطشان نیست. ترکیب این دو نیرو می تواند از نظر عده و عده کارساز باشد. (۷)
- ۶\_ طرح سناریو عراق و افغانستان در افق تحولات ایران مدنظر قرار گرفته است. و این حرکت فرار به جلویی برای یارگیری فرداست.

#### تضاد امپریالیسم و جمهوری اسلامی

برای ورود به بخش دیگری از این نوشتار لازم می دانم ابتدای امر نگاهی به جمهوری اسلامی و مخالفین خازجی اش بیندازیم. امریکا در راس همه مخالفین جمهوری اسلامی قرار دارد. امریکا امروز به لحاظ شناخت علمی از مقولات سیاسی - اقتصادی جهان در راس امپریالیسم جهانی قرار گرفته است.

گمان می کنم بتوانیم بر روی این مدل در توصیف رفتار امپریالیسم به توافق برسیم. زنده یاد پل سونیزی معتقد بود که امپریالیسم خواهان جلب حداکثر همگرایی در بین کشورهای جهان است. هرگونه گریز از مرکزی در این روابط خود نقضی بر خواسته سرمایه و امپریالیسم است. بر همین اساس در دهه های پس از جنگ جهانی و تمام سال های استمرار جنگ سرد بر این تلاش پای می کوبید که حداکثر نیرویش را در جلوگیری از گریز از مرکز سازمان دهد.

جنگ کره، کودتا در اندونزی، کودتا در ایران جنگ ویتنام، تحریم ۴۵ ساله کوبا و ۲۰ ساله جمهوری اسلامی حمله نظامی به افغانستان و عراق و ده ها مورد دیگر می تواند گویای انطباق این مدل بر رفتارهای امپریالیستی باشد.

با فروپاشی کشورهای سوسیالیستی شرق اروپا به ویژه اتحاد جماهیر شوروی، امریکا به یگانه ابر قدرت جهان تبدیل گردید. در طی سال های پس از فروپاشی تلاش های بسیاری در جهت بازسازی فنی، اقتصادی، فرهنگی و ایدئولوژیک امپریالیسم انجام گرفته است. یورش جدیدی آغاز گردید. دولت های رفاه برجیده شدند. تغییرات بنیادی در قوانین رفاه اجتماعی به زیان زحمتکشان آمریکا به عمل آمد. زحمتکشان تمام کشورها در موضع ضعیف و تدافعی قرار گرفتند. جنبش های رهایی بخش ملی فرو کش کردند.

در تابستان ۲۰۰۱ عملیات تروریستی یازده سپتامبر رخ داد و ایده جدیدی تحت عنوان مبارزه با تروریسم و کشورهای یاغی مطرح گردید. سازمان های گوناگون امپریالیستی از قبیل اینتر پرایز، نخایر فکری، بنیاد کارنگی، موسسات یاری به توسعه دموکراسی؛ خانه آزادی و افرادی چون مایکل لدین و... ده ها از این قبیل، صحنه گردان سیاست های رسمی و غیررسمی امپریالیسم در رابطه با مدیریت بحران کشور های یاغی گشتند.

راه حل هایی چون انقلاب های رنگی و مخملی (۸)، برگزاری رفراندم، تحریک جنبش های ملی با عناوین فریبنده فدرالیسم و اعمال فشارهای بین المللی در سازمان های جهانی و در هر موردی که این کشورها یکی از طرف های آن هستند، مثل انرژی اتمی در مورد ایران و کره شمالی یا دخالت در امور لبنان در مورد سوریه و یا نقض دموکراسی در مورد ونزولا مورد توجه، ارزیابی و اقدام قرار گرفت. تحمیل برگزاری همه پرسی در ونزولا یکی از همین ترفند ها بود که با شکست مواجه گردید.

قرار دادن کشورهایی چون کره شمالی، عراق، ایران و سوریه در فهرست کشورهای یاغی خود بسیار سنوال برانگیز است. تفاوت بنیادینی بین همه این کشور ها با یکدیگر وجود دارد. علت تامه قرار گرفتن این کشورها در این فهرست ظاهرا، عدم پابندی این کشورها به رعایت حقوق بشر و دموکراسی در کشورشان حمایت از تروریسم و تلاش برای دست یابی به سلاح هسته ای است. با مقایسه ای هر چند سطحی می توان به پوچی این ادعا پی برد. امریکا و امپریالیسم دل نگران هیچ حقوق بشر و هیچ سلب دموکراسی در هیچ کجای جهان نیستند. به نقشه همسایگان ایران

نظری بیندازیم، خواهیم دید که این دروغی آشکار است. آیا رژیم عربستان، یا کویت، یا امارات، دموکراتیک تر است یا مثلا سوریه؟ آیا پاکستان و اسرائیل دارای نیروگاه های پیشرفته هسته ای هستند یا خیر؟ مسئله اصلی امریکا همانا همگرایی و یا نیروی گریز از مرکزی است که در حاکمیت این کشور ها وجود دارد .

جمهوری اسلامی اتفاقا مورد خوبی برای بررسی این موارد است. این جمهوری از حداقل ۱۶ سال پیش درست منطبق بر خواسته های امپریالیسم در فاز جهانی سازی حرکت کرده است. اجرای سیاست تعدیل اقتصادی، اخذ وام از صندوق بین المللی پول برای اجرای پروژه های پیشنهادی آن ها، خصوصی سازی مبتنی بر رانت، فشار روز افزون بر گرده زحمتکشان، اجرای قواعد کار قراردادی در کارخانه ها و ادارات، لغو بیمه اجباری برای برخی کارگاه ها، جلوگیری از هرگونه ایجاد تشکل مستقل صنفی و سیاسی با تکیه بر پیگرد و زندان و شلاق، گسترش بخش خصوصی لجام گسیخته مبتنی بر رانت های دولتی، ایجاد بورژوازی رانتیر دلال کمپرادوری که تا خرخره در معادلات تجاری \_ اقتصادی امپریالیسم غرق شده است، تلاش نزدیک به بیست باره برای کسب عضویت در باشگاه تجارت جهانی، تبدیل ایران به ویتترین انواع تولیدات جهان سرمایه داری با رشد بی رویه واردات آزاد و قاچاق، فروپاشی چیزی که به نام صنعت ملی وجود داشته است، ورشکستگی و اضمحلال بخش سرمایه و تولید، و برقراری همان روابط اقتصادی - اجتماعی مسلط بر تمام جهان سرمایه داری در روزمره ترین آنات زندگی شهروندان ایرانی. همین جا صریحا بگویم که انتصاب هرگونه امپریالیسم ستیزی بر جمهوری اسلامی، از طرف هر نیرویی که باشد چیزی جز دروغ و فریب مردم نیست.

با توجه به مواردی که گفته شد چه اختلافی بین امریکا و جهان امپریالیستی از یک طرف و کشور جمهوری

اسلامی ایران از طرف دیگر وجود دارد؟

مبارزه جمهوری اسلامی و امریکا، چالشی است عمیقا ایدئولوژیک. از یک سو امپریالیسم امریکا به رهبری نو محافظه کاران \_ که در بست نیرویی است بنیاد گرا \_ بر آن سر است که شیوه زندگی امریکایی را به عنوان کالایی سراسری به اقصا نقاط جهان صادر و جریان زندگی احاد بشر را تحت تاثیر قرار دهد و از سوی دیگر رهبران جمهوری اسلامی با گروگان داشتن ۶۰ میلیون ایرانی در این رویا هستند که با راه اندازی جریان بنیادگرای اسلامی نقشه دیکته شده امریکا را نقش بر آب ساخته و عظمت امپراتوری اسلامی را با دست یابی مثلا به سلاح اتمی و غیره زنده نمایند. این هر دو سر و ته یک کرباسند. هر دو دولت های غیرآزادی هستند که به گفته مارکس، سیاست را مذهبی و مذهب را سیاسی می کنند. این هر دو سیستم قادر به تامین آزادی برای هیچ اکثریتی نیستند چه رسد به آزادی نوع بشر. (۹) هر دو این نیروها، نیروی شر بوده و در جهت انقیاد هر چه بیشتر مردم به طور کلی و مردم خود به طور خاص می کوشند. هر گونه خیال بافی برای آن که در مبارزه علیه یکی از این نیروها، می توان به نیروی دیگری تکیه کرد، عاقبتی جز روسیاهی و نابودی و استحاله نخواهد داشت.

کتمان نمی توان کرد که این هر دو نیرو به خشن ترین شکل ممکن در جهت آلوده کردن مسیر صلح، سراپا

نیرو پیش می تازند. در این میان امپریالیسم امریکا به دلیل برخورداری از امتیاز ابر قدرتی و حمایت همگرایان جهانیست دست بازتری برای عمل دارد و گاهی جمهوری اسلامی را چون گربه در کنج دیواری به مخمصه می اندازد مثل مورد انرژی اتمی و جمهوری اسلامی هم بر خشونت ظاهری چنگال هایش بر این چهره زشت می افزاید. هر دو فریب کارند. اما روند جاری بر اساس شواهد در مورد خواست امریکا، بر این است که امر سرنگونی جمهوری اسلامی بر مدل های پیش فرض، از قبیل انقلاب مخملی، رفراندوم و... انجام گیرد.

برای تدارک این نیرو، شرط اصلی، چنان که در حرکت های مشابه در یوگسلاوی، اوکراین و...، قابل مشاهده

است اتکا به وفادارترین نیروهاست. سلطنت طلبان وفادارترین نیرو به امپریالیسم هستند. هم به لحاظ پیشینه تاریخی، هم بنا به عملکرد ۲۵ ساله پس از پیروزی انقلاب بهمین و هم به لحاظ علانق طبقاتی. اما این نیروها بی آبروتر از آنند

که صحنه گردان اصلی حرکت باشند. لذا ضروری است که جنبش‌های بزرگ شود. نگارنده قبلاً در مقاله ای دیگر نوشته بودم که سبب اپوزیسیون امریکایی ایران پر است. هم مارکسیست دارد مثل حزب کمونیست کارگری، هم مسلمان دارد مثل مجاهدین، هم ملی دارد و هم مشروطه خواه. به نظر می آید در اثر ژرفش جنبش، این آلترناتیو دیگر پاسخگوی خواسته های امریکا نیست. پس نیروی تازه نفسی لازم است تا نقش آلترناتیو آبرومند را بازی کند. در سطور بالا نوشتم که سلطنت طلبان پول دارند و نیروهای چپ آبرو. ترکیب این دو می تواند راه گشای آلترناتیو سازی امریکایی باشد. گستره ای چون ده ها ماهواره، حمایت رسمی در مجامع جهانی، پول بی دریغ برای شعبان جعفری های جدید، و قدرت رسانه ای توجیه تنوریک از جانب این نیروها برای بزرگ کردن جنبش.

خلق جملات مطمئن و بی محتوایی از قبیل «بیداد نظامی ضدتاریخ» (۱۰) اتفاقاً دسته گلی است که این رفقای

تازه به مشروطه خواهان رسیده به آب داده اند وگرنه در ادبیات مشروطه خواهان یافت نمی شود. یا ریختن تاس اختلافات پانزده ساله در چشم به هم زدن (۱۱)، چیزی جز جلب رضایت خاطر سخت گیر طرف مقابل نیست. و اتفاقاً این همان رفتار نیست که در قسمت گذشته با عنوان اظهار ندامت بر آستان پهلوی از آن یاد کردم.

رفقا، شما هیچ از تاریخ نیاموخته اید. در زمان هایی نه چندان دور، در خانه های تیمی، دور از سرنوشت واقعی توده مردم به دوش فنگ، پافنگ کردن مشغول بودید و گمان می کردید که موتور محرک تاریخید. اکنون نیز دور از اجتماع حقیقی در پسله های مخوف اما بزرگ شده به زنگار دموکراسی برلین آوازی را می خوانید که گویا انتهای تاریخید. هنوز هم گروهی هستید عاشورایی که با تمام وجود مذهبیتان سیاست را مذهبی می کنید و مذهب را سیاسی. باشید تا روشنای قضاوت تاریخی را شاهد باشیم. آنچنان که دیروزتان را امروز خود به مضحکه نشسته اید.

۱۳۸۴/۰۹/۰۵

[Hatef\\_r2002@yahoo.com](mailto:Hatef_r2002@yahoo.com)

پانویس ها :

۱- <http://politic.iran-emrooz.net/index.php?/politic/more/5338/> رحیم طاهر پور.

کدام سمت ایستاده ایم

۲- پاسخی به مقاله «توفان در فتنان» اخبار روز دوشنبه ۲۴ شهریور ۱۳۸۲ - ۱۵ سپتامبر ۲۰۰۳

۳- مقاله سلیمی در کار آنلاین که متاسفانه به دلیل حاکمیت فیلترینگ از دادن لینک معذورم.

۴- ضرورت ائتلاف گسترده حول دموکراسی / سلیمی - مقصود نیا/ اخبار روز/ یکشنبه ۱۲ تیر ۱۳۸۴ - ۳

ژوئیه ۲۰۰۵

۵- دموکراسی یا قیمومیت سیاسی؟ / ایران امروز / سه شنبه ۱ آذر ۱۳۸۴ - ۲۲ نوامبر ۲۰۰۵

۶- طاهرپور پیشین

۷- حتی از نگاهی بورژوا ماب هم به محاسبه سود/هزینه ، معامله انجام گرفته، معامله شیرینی نیست. چرا

که حتی اگر رضا پهلوی میلیون ها دلار خرج تبلیغات می کرد قادر به جلب حتی يك هزارم توجه کنونی به مشروطه طلبان نبود. مگر آنکه پشت ظاهر این خسارت سود هنگفتی وعده شده باشد. اگر چنین نباشد باز هم هواداران چپ از بورژوازی بازی خورده اند.

۸- برای اطلاع بیشتر از این شامورتی امپریالیستی به مطالب زیر مراجعه کنید لازم به یاد آوریم که نقل این

مطالب به مفهوم موافقت کامل با آن ها نیست:

<http://www.iran-chabar.de/1384/09/02/boghrat840902.htm> \_

<http://www.iran-chabar.de/1384/08/26/boghurat840826.htm>

چهره ای پنهان در <http://www.roshangari.net/as/ds.cgi?art=20051015184635.html>

پشت نقاب فدرالیسم برای ایران

**,Thomas Burgenthal, International Human Rights in a Nutshell, St. Paul**

**.Minnesota, West Publiding Co. 1995**

راه کارگر شماره های ۲۳۹ و ۲۴۰ مقاله خانم المیرا مرادی

۹- شاید یکی از آخرین فقرات دموکراسی امریکایی دولت حاکم بر عراق است. این دولت علیرغم اینکه هر روزه ده ها نفر از شهروندان بی پناه عراق طعمه آشوب، جنایت و ترور سازمان یافته گروه های جنایتکار قرار می گیرند و بر خلاف صدها مسئله اساسی امنیتی، اجتماعی و رفاهی از امر خطیر مبارزه با طبقه کارگر هم غافل نبوده و بخشنامه ۸۷۵ را در مخالفت با ایجاد تشکل های مستقل کارگری صادر می نماید .

۱۰- بیانیه نشست برلین <http://www.iran-chabar.de/1384/08/26/006.htm>

۱۱- طاهرپور، پیشین